

نامه‌های رسیده

به نام حق

با عرض سلام و خسته نباشید حضور مسئولین محترم سازمان بخصوص قسمت گزینش دانش آموز برای دوره راهنمایی. امیدوارم در مسئولیت خطیری که از جانب خداوند برای گزینش استعداد‌های توانمند این مرز و بوم به عهده شما نهاده شده موفق باشید و مطمئن باشید دست خداوند در این نهاد مقدس حامی و همراه شماست. از روزی که رشته پیوند من و فرزندم با این سازمان آغاز شد، چنان اعتقادی به حقانیت و قداست این نهاد پیدا کرده‌ام که امسال که پسر من سال دوم دبیرستان را در مرکز ... گذراند با گذشت هر روز غم بزرگی در سینه‌ام سنگینی می‌کند؛ اندوه به پایان رسیدن این سالها و جدایی ما از سازمان محبوبمان. من به عنوان مادر یکی از دانش آموزان شما چنان انس و الفتی با سازمان پیدا کرده‌ام که احساس می‌کنم همراه با پسر من در زیر چتر آموزش و حمایت سازمان قرار داریم و با تعصب بسیار از برنامه‌ها و اهداف سازمان در هر جا و هر مورد دفاع می‌کنم و همیشه از درگاه خداوند طلب می‌کنم که خداوند! دست نامحرمان و ناپاکان را از حریم این نهاد مقدس که رسالت به ثمر رساندن انسانهای برگزیده را بعهده گرفته، دور نگهدار.

من فصلنامه‌ها و برخی انتشارات سازمان را مکرراً مطالعه می‌کنم و به این مسأله واقفم که تیزهوشی یک مسئله غریزی است نه یک مورد اکتسابی. تیزهوشی را می‌توان تقویت و شکوفا و قدرتمند نمود اما نمی‌توان آنرا در کودک بوجود آورد. موضوعی که باعث شد من مزاحم اوقات گرانبهای شما شوم مسئله اعتراض و نتیجه گرفتن!!! آنها از اعتراض به نتایج آزمون ورود به مراکز راهنمایی سمپاد می‌باشد. این مسئله چند سال است که برای من سؤال ایجاد کرده. البته من گفتم که به حقانیت و قاطعیت سازمان

ایمان دارم، اما برخی موارد موجب برداشت نادرست از روش عملکرد سازمان در میان افکار عمومی گردیده است. من ایمان دارم که سازمان، سنجش خود را از روی آگاهی و از لابلای پرسشنامه و با باریک‌بینی و نکته‌سنجی تمام انجام می‌دهد و سؤالات و مطالب کلیدی و هوشی متمایزی در گزینه‌های امتحان ورودی وجود دارد که از چشم قاصر مربیان مدارس غیرانتفاعی پنهان مانده است. چون هر سال ما شاهد بوده‌ایم که بسیاری دانش‌آموزان مدارس غیرانتفاعی که دارای آموزش بسیار بالا و کلاسهای روزانه و آزمونهای هفتگی و صرف مبالغ بسیار بالایی برای استفاده از این کلاسهای توانسته‌اند از این آزمون موفق بیرون بیایند، اما دانش‌آموزانی چون فرزند خود من از یک دبستان دولتی توانسته است در امتحان ورودی تیزهوشان قبول شود.

باری امسال نیز مانند هر سال بعد از اعلام نتایج موج اعتراض به سوی مراکز روان شده است. من از طریق یکی از آشنایان از نزدیک در جریان این وقایع قرار گرفتم و وظیفه خود دانستم که نکاتی را برای شما بنویسم. گویا در سالهای قبل چند مورد از پذیرفته‌نشده‌گان مدارس غیرانتفاعی که خیلی آموزش دیده بودند!! با اقدام و پیگیری توانسته‌اند قبولی بگیرند. البته در دوره پسر خود من دانش‌آموزی به اسم آقای ع.ا. بطور تصادفی چون اول اسمش الف بود از لیست افتاده بود که این یک مسئله تصادفی و قابل قبول بود و مسئله‌ای هم نداشت، اما هر سال شنیده می‌شود که عده‌ای رفتند تهران یا بوسیله دست اندرکاران و از درون تشکیلات اقدام نموده‌اند. حتی «با عرض معذرت» می‌گویند پول هم خرج کرده‌اند و گفته‌اند که اشتباهی رخ داده بوده و اینها قبولند. البته تمام اعتراض‌کنندگان از مدارس غیرانتفاعی که با گرفتن آزمونهای متعدد دانش‌آموزان را به زور می‌خواهند در کلاسهای سازمان بنشانند می‌باشند. هیچ در میان معترضان دانش‌آموزی از مدرسه دولتی سراغ دارید؟ من که به تحقیق دریافتم که در مقابل غیرانتفاعیها آنها اعتماد به نفس کافی ندارند که معترض شوند و اگر هم استحقاق داشته باشند که با یکی دو جلسه کلاس رفتن و تست زدن قبول شوند لب به اعتراض نگشوده‌اند. من می‌خواستم عرض کنم که آیا سازمان سنجش آموزش کشور در امتحان ورودی دانشگاهها چنین پاسخی به معترضان داده و به آنها میدان داده است، که سازمان سمپاد در مقابل این پول خرج‌کن‌ها و آنها که خیال می‌کنند هوش را هم می‌توان با پول خرید، ضعف نشان می‌دهد؟ سازمان به لحاظ جایگاه والایی که در میان دانش‌آموزان و قشر تحصیلکرده دارد نباید به اعتبار و قاطعیت خود لطمه وارد سازد و هر سال بعد از اعلام نتایج یکی دو نفر را قبول اعلام کند. هر چند شاید این افراد در مرحله دوم دوباره مردود شوند و نتیجه همان شود، اما با این کار از وجهه سازمان کاسته شده و به شایعات در مورد پول و پارتی که به دور از سیستم این نهاد

مقدس است، دامن زده می‌شود. من به نوبه خود با تعصب و اطمینان کامل همیشه از سازمان دفاع کرده‌ام و امسال هم برای چندمین بار شاهد گزینش به جا و به حق دانش‌آموزان بوم و احساس می‌کنم این تهمتها و شایعات ناحق و ناروا می‌باشد و انتظار دارم سازمان نیز با قاطعیت اعتبار و ارزش خویش را با تجدید نظرهای هر ساله به مخاطره نیندازد و نگذارد دست نامحرمان و ناپاکان به این نهاد مقدس برسد. من معتقدم تحصیل فرزند من در این مرکز موهبتی عظیم از سوی خداوند به ماست و نقطه عطف بزرگی در زندگی او و این سالها ضامن موفقیت و خوشبختی او در زندگی می‌باشد. از طرف من به جناب آقای دکتر اژه‌ای، که اسطوره علم و ایمان می‌باشند و مانند پدری مهربان و دانا فرزندان لایق این مرز و بوم را زیر بال و پر خود گرفته‌اند سلام برسانید. دستشان را می‌بوسم و آرزوی طول عمر با سعادت برایشان می‌کنم و برای تمامی اعضا و فعالان سازمان آرزوی موفقیت می‌نمایم. در صورت تجدید نظر در قبولی معترضین من شخصاً از شما دلیل جویا خواهم شد.

مادر دانش‌آموز ... از مرکز ... (دبیرستان)

استعدادهای درخشان: مادرگرامی ضمن تشکر از علاقه شما به فرزندان این آب و خاک اعلام می‌گردد به هیچ وجه با فشار در طول این چند سال کسی به مراکز سمپاد راه نیافته است. اگر هم ثابت شود به هر علت حقی از داوطلبی ضایع شده است آنرا جبران می‌کنیم ولی نه اینکه هرکه هر ادعایی کرد در مقابلش کوتاه بیایم.

به نام خدا

جناب آقای دکتر جواد اژه‌ای، سلام

با «آمین»ی از ته قلب به دعای «ای خدا این وصل راهجران مکن» شما، انتشار چهلمین شماره نشریه سمپاد و پایان یک دهه راه پرفراز و فرود طی شده را به همه آنانکه در برافراشته داشتن این پرچم افتخارساز عاشقانه کوشیده‌اند، صمیمانه تبریک می‌گوییم.

و «آمین» طنین اندازی - بسان تیرآرش که تمام جانش را در آن کرده بود - بدرقه دعای «سرخوشان عشق را نالان مکن» شما می‌کنم و مگر جز این از «من» هاکاری ساخته است؟

افتخار آنرا یافته‌ام که هر دو فرزندم در مرکز شهید ... بهستی عضو خانواده سمپاد باشند و این بمن تکلیف می‌کند که نه فقط بخاطر دو فرزندم بلکه بخاطر خانواده ارزنده سمپاد تنها بسنده به گفتن آمین به دعاهای دلسوزانه شما نکنم و اکنون که سخن از «تناردیه»ها از سوی آن جناب نیز عنوان می‌شود،

بخود جرئت دهم و با کنار گذاشتن تردید طولانی خویش که حقیقتاً برای تحمل آن و سخن نگفتن و کاری نکردن نه تنها زجر که سرزنش خود از خویش را در لحظه لحظه آن بجان خریدم و آرامشم همواره به هم ریخته است، درد دلی اگر چه ملال آور با شما بنمایم. تا فردا خود را بیشتر سرزنش نکنم که زمانی که فرصت طرح سخن پیش آمده چرا اقلأً فریادی برنیاوردم.

استادگرامی،

«تندارویه» ها کعبه اقبال دارند! و برای آن‌ها زیارت کعبه شان بسیار هم مهم است و «کوزت» و «مهمانخانه» و هر چیز دیگری در دوروبرشان وسیله‌ای برای رسیدن به آن کعبه است.

اما عزیز بزرگوار، عمل اینان زمانی بسیار خانمانسوز است که میان «کوزت» و «مهمانخانه» فرقی قایل نباشند و چنین کسانی کوچکترین توجهی به این التماس ندارند که «کعبه امید را ویران مکن!» ویرانی و نابودی هیچ کجایی برای اینان در دست یافتن به کعبه شان مانع نیست. اینان در یکدست بادنما دارند که در جهتش «خم» شوند و در دستی دیگر نرخ نانشان را «به زور» می‌کنند.

... و «ذال والژانها» باید در اندیشه نجات «کوزت» از دست «تندارویه» ها باشند، چه زمانی که «تندارویه» ای به نگهداری «کوزت» گمارده می‌شود، آن به آن در حال نابود کردن اوست و اگر فرصت پیش آید به بهایی ناچیز او را خواهد فروخت. و من می‌اندیشم که اینان (اگر منظور شما نیز همینها بود) گرچه «چون خاری در گلویتان ماندند و ماندند» اما نباید به «خواهند ماند» شان تن داد. چرا که این یعنی تسلیم، آنهم در برابر آفت خطرناک درونی و چنین مباد «مردان سرخوش از عشق» راکه: «در عاشقی گریز نباشد ساز و سوز»

استادگرامی:

سمپاد یک نیاز جامعه خواهان اعتلاست و در عین حال یک سازمان است و یک «ارگانسیم» است و به نظر من هر ارگانسمی برای سلامت و بنابراین ادامه زندگی نیاز به سیستم کنترل و دفاع دارد و «تندارویه» ها تنها در یک چنین فرآیندی به راحتی شناسائی و دفع یا منزوی می‌شوند و کل ارگان از خطرات آنها مصون می‌شود. گویا چند روز پیش طی پرسشنامه هائی (البته تست گونه چهارگزینه‌ای!) مبادرت به نظر سنجی درباره مجموعه عوامل آموزشی و اجرایی مرکز شهید بهشتی ... شده است و برای من همواره این سؤال مطرح بوده و هست که چه نظام برنامه ریزی شده کنترل، نظارت و ارزشیابی بر این مراکز حاکم است؟

مگر می‌شود مدیریتی تا این حد ضعیف و سطح آموزشی تا این حد نازل این همه زمان (۴ سال)

دوام آورد؟ قصد طرح جزئیات را ندارم که ملال آور و مصداق «آنچه عیان است چه حاجت به بیان». اما بطور خلاصه بعرض می‌رسانم:

در این مرکز کمترین برنامه ریزی در تربیت و بهره‌گیری از ظرفیت بالای دانش آموزانی که می‌توان آنها را بطور نسبی برگزیده محسوب کرد، وجود نداشته، ندارد و اجرا نمی‌شود حتی در برابر مبالغ قابل توجهی که بعنوان شهریه دریافت می‌شود حداقل خدمات ارائه نمی‌گردد. مشکلات روحی، درسی و ... دانش آموزان همچنان باری بردوش خانواده است و برنامه مدرسه در حد همان برنامه عمومی و معمول وزارت آموزش و پرورش است.

اگر افتخاری از جانب دانش آموزی در این مرکز آفریده می‌شود محصول تلاش خانواده و خود دانش آموز است و با نهایت دردمندی، باید با رگه‌های بازدارندگی در عملکرد این مرکز در برابر بالندگی این دانش آموزان مواجه بود.

شاید تنها و البته با ارزش ترین عاملی که مایه دلخوشی است؛ گرد آمدن دانش آموزانی برگزیده است که جو غالب بر آنها علمی و در سطح نسبتاً مقبولی است. و در نهایت فراهم آمدن محیطی سالم تر در شرایط فعلی که در مجموع در مدارس معمولی وجود ندارد و اساساً بهمین دلیل و برای حفظ همین حداقل است که فعلاً پذیرفته ایم:

«کعبه اقبال این حلقه است و بس»

و با تحمّل مشکلات بسیار از ویران کردن این امید حداقل پرهیز می‌کنیم.

به امید فرجی به روز شماری خویش ادامه داده و میدهیم که:

«بلبل عاشق، تو عمر خواه، که آخر باغ شود سبز و شاخ گل به بر آید»

سخن آخر آنکه این مراکز نیاز به عاشقانی همدل دارد تا توانایی بالقوه جمع آوری شده را به تجلی‌های زیبایی بالفعل سازنده و بالنده تبدیل کنند، عاشقانی که البته اگر خواستنده بگردیم بحد کافی خواهیم یافت.

به امید روزهای بهتر چشم به راه می‌مانیم.

انتظار دارم از دریافت این نامه توسط جنابعالی بگونه‌ای آگاهی یابم، بویژه اگر پاسخی روشنگر و امیدبخش دریافت دارم سپاسگزارتر خواهم شد.

سلامت، سربلند و پیروز باشید.

با تقدیم احترام

استعداد‌های درخشان: قطعاً چنانچه در ارزیابی‌های ما بی توجهی به اهداف سمپاد از سوی مدیریت یا همکاران او محقق شود، با وجود «تجمیع» دلیلی بر عدم اقدام نمی‌یابم.

بسمه تعالی

با عرض سلام خدمت دکتر اژه‌ای رئیس محترم سازمان ملی پرورش استعداد‌های درخشان خواهشمند است به سؤال زیر پاسخ دهید:

درباره کتاب‌های تکمیلی اشکالاتی وجود دارد اولاً که این کتابها یک توضیح بسیار کم درباره مطلبی را می‌دهند و سؤال‌های بسیار سختی از خارج از کتاب برای ما می‌آورند که این باعث شکایت دبیران محترم می‌شود.

دوم، مطالب این کتابها قدیمی است.

چه توضیحی برای این کتابها دارید.

با عرض تشکر

هادی خواجه‌زاده - دزفول

استعداد‌های درخشان: جزوه‌های تکمیلی را به تدریج مشغول جایگزین کردن با منابع جدید هستیم، مشکل مواردی که در این جزوه‌ها ابهام دارد و معلمین توان توضیح آنرا ندارند را می‌توانند مشخصاً جهت معاون آموزشی سمپاد ارسال نمایند.

به نام خدا

شاید ما را نشناسید. حتماً هم نمی‌شناسید. ما، ده، دوازده نفر از بچه‌های مرکز ... هستیم که لطف شما خیلی وقتها شامل حالمان نمی‌شود.

بی مقدمه می‌رویم سراصل مطلب:

موضوع کار پرورشی ما - که کاری گروهی است - حضرت زهرا سلام الله علیها - بود. رفتیم کتاب خواندیم، مقاله نوشتیم، نقاشی کشیدیم، و یک نمایشنامه هم نوشتیم. قصد داشتیم نمایشنامه‌مان را بازی کنیم، اما مشکلاتی وجود دارد.

یکی از این مشکلات این است که وقتی می‌خواهیم تمرین کنیم، مانعمان می‌شوند. و بویژه یکی از معاونین مرتب می‌گویند: «بچه‌های راهنمایی کاری نمی‌توانند بکنند، توی کلاس بمانید و بیرون نیاید.» و حتی دلیلشان را هم نمی‌دانیم. کاش می‌دانستیم.

از مشکلات دیگر ما این است که می‌خواستیم با وقت قبلی که مسئول پژوهش مقطع راهنمایی گرفته بودند، این فیلم را در قلعه‌ای قدیمی نزدیک مدرسه ضبط کنیم و هم اکنون هم این قصد را داریم. اما با حادثه پارک شهر تمام برنامه‌ها نقش بر آب شد. و مشکلات دیگری مانند کمبود لباس و بودجه‌ای که هیچ‌گاه توسط مدرسه در اختیارمان قرار نگرفت و ... خواهشمندیم به ما کمی مساعدت و لطف و توجه عنایت بفرمایید تا ثوابی از این کار ببرید و ببریم. با تشکر قبلی و امیدواریم بعدی، بر و بچه‌های گروه نمایش حضرت زهرا و البته عاشقانش

به نام یگانه هستی بخش

با عرض سلام و خسته نباشید خدمت ریاست محترم سمپاد دکتر اژه‌ای. من دانش آموز سال اول راهنمایی از مرکز فرزنانگان ... این نامه را نگارش می‌کنم. هدف از نوشتن این نامه به اطلاع رساندن مشکلات عدیده این مرکز به نمایندگی از تعدادی از دانش آموزان با عناوین زیر می‌باشد. ۱- نداشتن یک آزمایشگاه مناسب جهت استفاده دانش آموزان حتی در حد یک مدرسه محروم، به عنوان مثال در آزمایشگاه این مدرسه یک ولت‌متر وجود دارد آن هم قابل استفاده نیست و الکتروود زغالی آن شکسته است و موارد مهم دیگر. ۲- عدم استفاده از کادر آموزشی مجرب و استفاده از دبیران حق‌التدریس و تازه کار در دروسی مانند فیزیک و ریاضی. به عنوان مثال می‌توانیم به دبیر ریاضی سال اول این آموزشگاه خانم ... اشاره کنیم که این ساعت که باید طوری باشد که دانش آموز علاقه‌اش به ریاضی بیشتر شود، روز به روز علاقه‌اش ممکن است به ریاضی کاسته شود و دبیر ریاضی واقعاً ساعتی خسته کننده را برای دانش آموزان فراهم می‌کند و فقط به یک دانش آموز کلاس توجه می‌کند، و به دبیر فیزیک خانم ... اشاره کنیم که از نظر تدریس اصلاً روش تدریس خوبی ندارد و اصلاً از این دبیر و روش تدریس و طرح سؤالات او راضی نیستیم. مشکلات فوق چندین بار به وسیله اولیای ما دانش آموزان به مسئول مرکز گوشزد شده است که متأسفانه هیچ تلاشی جهت برطرف نمودن مشکلات فوق انجام نشده است. از شما مسئولین محترم خواهشمند است بخاطر جلوگیری از افت دانش آموزان و سرخورده شدن دانش آموزان تلاش لازم را جهت برطرف نمودن مشکلات این مرکز مبذول فرمایید.

با تشکر از زحمات فراوان شما
و با آرزوی موفقیت

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

قبلاً یعنی تا امروز مجله سمپاد را فقط برای نمایش و دلخوشی می‌گرفتم و بهتر بگویم به زور به من می‌دادند و باید بگویم از هیچ کجای مجله غیر از نامه هایش و بعضی گزارشاتش خوشم نمی‌آید. وقتی نامه‌های آن را خواندم و دیدم که نامی از شهر ... در آن نیست به غیرتم برخورد و گفتم چقدر ما تنبلیم! چرا ما برای آقای دکتر اژه‌ای که همه او را پدر می‌نامند نامه ننویسیم؟! پس تصمیم گرفتم و قلم و کاغذ را برداشتم و شروع به نوشتن کردم و نامه‌ام را در کمال صداقت می‌نویسم!

آقای دکتر اژه‌ای من، نه هنوز شما را دیده‌ام و نه شما را می‌شناسم (بعد از گذشت ۶ سال!) حتی نمی‌توانم چهره‌ای از شما در ذهن خود تصور کنم و تنها چهره‌ی مردی شاید مهربان را در ذهنم تصور می‌کنم! همه شما را پدر می‌خوانند اما آیا من که حتی شما را نمی‌شناسم می‌توانم شما را پدر خطاب کنم؟! ولی چون خود را یک سمپادی می‌دانم به خود جرأت دادم و شما را پدر خواندم و امیدوارم شما نیز مرا به عنوان دختر خود قبول کنید!

پس پدر عزیز و زحمتکشم جناب آقای دکتر اژه‌ای سلام مرا از فرسنگ‌ها دور که از پیچ و خم جاده‌های ... به تهران می‌گذرد و با سوز و سرما همراه می‌شود و برخاسته از دل خسته و تنه‌ایم است را بپذیر و جواب مرا بده!

پدرجان همه پدرها می‌گویند برای پدر همه‌ی فرزندان یکسانند، اما مثل اینکه شما این را رعایت نمی‌کنید. (از اینکه خیلی صادقانه و صریح صحبت می‌کنم معذرت می‌خواهم!) چرا به فرزندان‌تان در این گوشه ایران یعنی دیار کریمان سر نمی‌زنید. پدرم اگر خود نمی‌آید بگذارد از شما دعوت کنم که به این خانه‌ی کوچک سری بزنید که سال‌هاست نامت را شنیده‌ام اما پدر ندیده‌ام!!! ای پدر مهربان به قول بچه‌ها می‌توانم به n دلیل متفاوت از شما گله کنم اما می‌دانم که گله جای سرد دارد پس بگذارد به n دلیل متفاوت چیز را از شما بخواهم!

وقتی نامه‌ی آن دانش‌آموز بی‌ریای کرمانشاهی را خواندم باز هم به خودمان امیدوار شدم ولی ما نیز کلاس هایمان کوچک است و ما هم به دلیل کمبود جا از آوردن میز (به قول بچه‌ها جا معلمی یا اتاق پرو) خودداری کردیم. سالهاست که هر سال شهریه‌ی ما افزایش می‌یابد و به اسم مدرسه‌ای در دوردست‌ترین نقطه شهر خرج می‌شود اما این مدرسه برای روز مرگ ما هم ساخته نمی‌شود و ما هنوز هم در ساختمانی درس می‌خوانیم که تصرف عدوانی است! از دادن آدرس مدرسه به دیگران

خودداری می‌کنیم.

پدرم نمی‌دانم نامه‌ی من کی بدست شما می‌رسد و یا اصلاً به دستتان می‌رسد؟! ولی می‌خواستم بگویم سال دیگر تمام خوشی‌های امسال از ما گرفته می‌شود ولی پدرجان مدرسه ما، ما را اردو نمی‌برد حتی از اول دبیرستان یکبار هم ما را به اردوی خارج از استان نبرده‌اند! امسال هم که بهانه‌ی بهتری دستشان آمده است. ولی این تنها به خاطر این است که نمی‌توانند یعنی نمی‌خواهند و همت نمی‌کنند. ما همیشه باید سرخورده باشیم. می‌دانید از که؟! اول از غیرسمپادی‌ها به اصطلاح مدارس عادی بعد هم از سمپاد پسرانه! در مواردی که به نفع ماست ولی مرکز پسرانه این موارد را به جای نیاورده ما باید تابع آن‌ها باشیم ولی در مواردی که آن‌ها همه‌ی موارد را به جای آورده ولی مدرسه به ضرر منافع خود می‌بیند ما باید را همان از آنها جدا شود! خدا شاهد است پدرجان که ما از داشتن یک (منبع تغذیه) ترانس در آزمایشگاه فیزیکیان محرومیم ولی مدرسه پسرانه ۴تای آنها را دارد. هرچه ما نداریم آنها دارند!! آخر هم ما بچه‌های بد سمپاد و آنها گل سرسبد می‌شوند! واقعاً این همه تبعیض را از پسران که پدر دوم ما محسوب می‌شود یعنی از آقای ... چگونه بپذیریم؟! باورتان نمی‌شود فقط چون ایشان مدیر دبیرستان پسرانه است ما باید از خیلی چیزها محروم شویم! حتی او را نمی‌توانیم (بهتر بگویم) اجازه نداریم ببینیم و وقتی هم که او را می‌بینیم باید مهر سکوت بر لب‌هایمان بزنیم و از گفتن همه چیز چشم‌پوشی کنیم! و اگر هم گفتیم ایشان یک گوششان دراست و دیگری دروازه و از این یکی می‌شنوند و از آن یکی بدر می‌کنند! ولی با همه‌ی اینها من از تمامی زحماتشان تشکر می‌کنم!

در آخر هم می‌خواهم به تمام خواهران و برادران سمپادی ام در هر کجای ایران که هستند بگویم: از اینکه پسوند تیزهوشی به اسمتان اضافه شده است نباید این طور فکر کنید که از همه برترید نه شما هم مانند بقیه انسانید پس بیایید طوری زندگی کنیم که بعدها پشت سرمان دعای خیر بکنند نه بگویند فلانی چقدر متکبر و مغرور و خودخواه بود. بیایید علی‌گونه زندگی کنیم و احترام بزرگترها را نگه داریم و نه تنها به معلممان احترام بگذاریم بلکه حرمت کلاس و دوستانمان را نگه داریم همانطور که حضرت علی (ع) می‌فرماید: «من بنده آنکسی هستم که به من علم آموخت». پس هر چقدر هم که معلمتان به شما زور می‌گوید باز هم معلم شما و بزرگتر شماست. پس بیایید تیزهوشیمان را با تواضع و افتادگی در هم آمیزیم و افتادگی را از بهترین شاگرد یاد بگیریم! (س) او که هرگز حاضر نشد بگوید من فلان مسئله را بلدم و تواضعش حتی سر معلممان را جلویش فرود می‌آورد!

و از شما عذر می‌خواهم از اینکه وقتتان را گرفتم اگر ممکن است این نامه را در مجله‌تان چاپ کنید چون مطمئنم که حرف خیلی‌ها را گفته‌ام. پدرجان اینجا هم فرزندان‌ی منتظر آمدنت هستند پس به ما هم سرزن!

اینجا تمام دیده‌ها در انتظار است
اینجا اگر ساحل شدی بی انتهایی

اینجا تسلی دادن دل افتخار است
اینجا اگر لنگر فکندی ناخدایی

دختر کوچکتان

دبیرستان فرزنانگان ...

استعدادهای درخشان: سمپادی عزیز: الف- مدرسه شما با بودجه‌ای رسمی و نسبتاً سنگین که ملی است در دست احداث و رو به اتمام است و با حق الثبت‌ها امکان ساختن مدرسه نیست. ب- ما هرچه برای مراکز ارسال کنیم (دخترانه و پسرانه) یکسان ارسال می‌کنیم. ج- انشاءالله زندگی شاداب خود را برای شادابی ایران عزیز با یأس و افسردگی در نیامیزید.

به نام خداوند بخشنده مهربان

حضور محترم جناب آقای دکتر اژه‌ای:

من این نامه را نوشته‌ام تا به شما از وضع مدرسه‌مان شکایت کنم و از تبعیض حرف بزنم، بلکه این نامه را نوشته‌ام تا به زبان خودم از شما و تمامی زحماتتان تشکر کنم. از صمیم قلب؛ چرا که تا پیش از این که در فرزنانگان درس می‌خواندم، نمی‌دانستم در چه جای دوست داشتنی و سرنوشت سازی درس می‌خوانم. ولی اکنون می‌فهمم که صمیمیت، یکرنگی و گرمایی که در این مدرسه‌ها وجود دارد، هیچ جای دیگری نیست.

من حالا سوم دبیرستان هستم و در یکی از معمولی‌ترین مدارس تهران درس می‌خوانم، در حالی که دوران راهنمایی و اول و دوم دبیرستان را در فرزنانگان گذراندم. می‌دانید من نمی‌توانم مثل خیلی‌های دیگر به صورت احساسی نامه بنویسم. فقط می‌خواهم به زبان خودم همه چیز را برایتان توضیح دهم.

ماجرای عید امسال شروع شد که پدرم اعلام کرد قرار است از تابستان برای زندگی به تهران برویم. این موضوع مرا که فکر می‌کردم دوستی‌ها و خوشی‌های مدرسه و دوستانم همیشگی هستند. بسیار

دگرگون کرد. نظر پدرم به هیچ وجه عوض نمی‌شد و تغییر نمی‌کرد. از زمانی که این خبر را شنیدم تا خرداد را در فکر نقشه کشیدن و راضی کردن وی به ماندن در بودم. خدا می‌داند که چه نقشه‌های عجیب و غریبی کشیدم و به هر راهی که به نظرم می‌رسید متوسل شدم، اما هیچ کدام موثر واقع نشد. بالاخره آخرین نقشه‌ام را کشیدم.

با خودم گفتم: «اگر من در یکی یا دو تا از درسهایم نمره قبولی نیاورم، مرا در مدرسه خوبی نمی‌پذیرند.» غافل از این که پدرم حتی حاضر است با رفتن به تهران مرا به یک دبیرستان معمولی بفرستد. در درس ریاضی هم به دلیل مشغولیت ذهنی نمره قبولی نیاوردم. پدرم با شنیدن خبر تجدیدی‌ها گفت که تیزهوشان در تمام این سالها برای درس خواندن به من فشار آورده است و امسال من به دلیل رانده شدن از درس نمره‌های قبولی نیاورده‌ام، بنابراین در صورت قبولی هم حق رفتن به تیزهوشان را ندارم.

بالاخره در آذرماه پس از اصرار زیاد پدرم رضایت داد که به فرزندنگان... برگردم و در خانه مادر بزرگم زندگی کنم. اما پس از تماس با فرزندنگان... فهمیدم که پس از ۳ ماه که از سال تحصیلی گذشته است، امکان برگشت وجود ندارد. با پرس و جو از مشاوران فهمیدم که اگر شما قبول کنید من می‌توانم به مدرسه‌ام برگردم. بنابراین این نامه را برایتان نوشتم.

باور کنید این بار اگر برگردم خیلی خیلی بیشتر از پیش سعی و تلاشم را برای سرفرازای مدرسه، شما، پدرم و مادر و کشورم به کار می‌بندم. چون حالا می‌فهمم که چه گوهری را از دست داده‌ام. خواهش می‌کنم باور کنید که رضایت شما چقدر برایم مهم است و چقدر هر روز برایش دعا می‌کنم. البته می‌دانم که دیر است ولی من حالا به این نتیجه رسیده‌ام. من با تمام وجودم عاشق فرزندنگان، دوستانم و محیط آنجا هستم و از شما می‌خواهم که به من کمک کنید تا به آنجا برگردم. می‌دانید من عمیقاً ایمان دارم که به مدرسه‌ام بر می‌گردم و به همین دلیل هم برایتان نامه نوشتم. البته اگر این امکان وجود داشته باشد که به طور حضوری برایتان توضیح دهم، مشکلم آسان‌تر حل شود.

در پایان موفقیت بیشتر شما و تمام سمپادیها را آرزو منددم.

کسی که عاشق سمپاد است حتی اگر خودش از آنها نباشد

ن. ن.

استعدادهای درخشان: عزیز سمپادی سابق، ما نیز میل نداریم عضوی از پیکر سمپاد جدا شود ولی

ضوابط دست ما را بسته است.

هوالمحوب

با عرض سلام و خسته نباشید خدمت پدر بزرگوارمان جناب آقای دکتر اژه‌ای:

زمانی که خداوند انسان را آفرید او را در مسیری قرار داد که در آن مسیر پستی‌ها و بلندی‌ها و مشکلات بسیاری وجود دارد ولی ما آن قدر در این پستی‌ها قرار گرفتیم که مجبور شدیم فریاد اعتراضمان را به گوشان برسانیم. راستش نمی‌دانیم از کجا شروع کنیم، ولی می‌خواهیم بگوییم که مگر ما عضو این خانواده‌ی بزرگ نیستیم، پس چه فرقی با دیگر اعضای این خانواده داریم؟ می‌خواهیم به کوچه پس کوچه‌های دلمان سفر کنیم و از مشکلاتمان با شما صحبت کنیم. شنیده‌ایم که در مدارس علامه حلی تهران استادان دانشگاه شهیدبهبشتی تدریس می‌کنند. ما چه فرقی با آنها داریم که سال قبل دبیری برای درس ریاضی ما، ریاضی که بنیاد تیزهوشان بر روی آن استوار است و ما به همان ریاضی بلد بودیم؟ ما می‌آمدند که با عرض تأسف ما بیشتر از ایشان بلد بودیم. حتی ضعیف‌ترین شاگرد کلاس ما هم بیشتر از ایشان بلد بود. که بعدها بنا به دلایلی دبیر ریاضی ما عوض شد. و ما خدا را شکر کرده‌ایم لاف در سه ماه باقی مانده دبیری خوب نصیب ما شده است، معلمی که از همه لحاظ برتر است و جا دارد که در همینجا از خانم... دبیر ارزشمند ریاضی قدردانی کنیم. مطلب دیگر در مورد دبیر ریاضی سایر کلاسهاست. اگر ما تیزهوش هستیم به ارفاق نمره چه احتیاجی داریم که ایشان به خاطر تمیزی تخته سیاه، به خاطر مرتب بودن صندلی‌ها و... ۱ الی ۲ نمره ارفاق می‌فرمایند.

حالا به داخل شهر خودمان بیاییم. فرق ما با دانش‌آموزان دبیرستان شهرمان چیست که یکی از بهترین دبیرانمان را از ما می‌گیرند و به آنها می‌دهند که از همین جا به ایشان می‌گوییم خانم... عزیز هر کجا که باشید چه فرزندان ۱، چه در فرزندان ۲ همیشه در قلبمان جا دارید.

مسئله دیگرمان در مورد اتاق سمعی-بصری است. آیا این اتاق متعلق به ما نیست؟ اگر نیست که هیچ! ولی اگر هست باید بگوییم که ما رنگ این اتاق را ندیده‌ایم و هرگز صدای تیک تیک دکمه‌های کامپیوترهای مدرسه‌مان را نشنیده‌ایم. ما بعد از مدتی تجزیه و تحلیل اختلافات امکاناتی بین مدارس مختلف سمپاد به این نتیجه رسیده‌ایم که اگر تبریز پایتخت کشور بود ما بهترین مدرسه ایران را داشتیم و معلمانمان از بهترین دانشگاهها می‌آمدند.

یک سؤال؟ آیا این معاونان را شما انتخاب کرده‌اید؟ پس چرا مشکلاتمان را پشت‌گوش

می‌اندازند؟

چرا ما کارگاه حرفه نداریم و کلاسها هم کارگاه است، هم کلاس، گاهی هم آزمایشگاه، رخت‌کن

ورزشی، گاهی هم محل برگزاری مسابقات شطرنج و هم محل انجام کارهای گروهی و چرا ما را در کتابخانه برای انجام کارهای گروهی راه نمی‌دهند. و چرا نمازخانه‌ی ما اندازه‌ی یک انباری کوچک است و چرا در کتابخانه‌ی ما یک کتاب در مورد برخی موضوع‌های مهم پیدا نمی‌شود؟ مشکلات همچنان ادامه دارند، ولی از آنجاکه ما می‌دانیم این نامه جوابی ندارد دیگر نمی‌نویسیم. این نامه را هم برای انجام دادن وظیفه‌مان در قبال این مدرسه و به قول دوست عزیز کرمانشاهی‌مان گل‌دان شیشه‌ای پر از ترک که با یک تلنگر از هم می‌پاشد و برای رساندن مشکلاتمان به گوش شما، نوشتیم ولی با این همه باز هم مدرسه‌مان را دوست داریم و اگر اقدامی نشود آن قدر نامه می‌نویسیم تا بالاخره به مشکلاتمان رسیدگی کنید.

به امید آن روز...

تبصره نامه: در هیچ کجای دنیا یک نامه ۳ صفحه‌ای ۱ سطر جواب ندارد.

از طرف جمعی از دانش‌آموزان مدرسه راهنمایی فرزاتگان...

استعدادهای درخشان: برخی مشکلات همانطور که اشاره کرده‌اید با درایت قابل حل است ولی

همه موارد اینطور نیست. از دریافت نامه‌های شما عزیزان هم خوشحال می‌شویم.

به نام خدا

یکی بود یکی نبود. چند سال پیش توی شهر قشنگ یه روز گرم تابستونی، بهترین روز دختری بود که باباش توهمون روز به اون خیرداد که عضو خانواده‌ی بزرگ و دوست داشتنی به نام «سمپاد» شده. به این ترتیب خوشحالش کرد. اون به اندازه تمام دنیا خوشحال بود.

اول مهره‌مون سال مثل همه سالهای دیگر مدرسه‌ها باز شد. ولی آن سال اول مهره‌مون دیگه نبود. آن روز روی پیشانی دختر یک برچسب گنده چسبانده که روی آن نوشته شده بود: تیزهوش. اون وارد مدرسه‌ای شد که همه بچه‌های آن از این برچسبها داشتند و همه شان عجیب به آن می‌بالیدند! او هم یادگرفت که به مال خودش افتخار کند.

وارد مدرسه‌ای که برخلاف ساختمان نو حیاطش گلی بود و او هم مثل بقیه یادگرفت روزهای بارانی نگران گل شدن کفش و شلوارش نباشد.

وارد مدرسه‌ای شد که در آن معلمها و شاگردها این قدر همدیگر را دوست داشتند که هیچ سَری پینشان نمی‌ماند. شاگردها از معلمها غیبت می‌کردند و بعد به خود معلم می‌گفتند که ما فلان حرف را پشت سر شما زدیم. و معلمها شاگردها را به خاطر شوخی‌هایشان و سوسک گذاشتن زیر میز خیلی

سرزنش نمی‌کردند. او هم یادگرفت عاشقی را و صاف و بی‌ریا بودن را. یادگرفت چگونه دوست بدارد و چه کار کند که بیشتر از همه دوستش بدارند. یادگرفت چطور مثل بعضی همکلاسیهایش (فقط بعضی وقتها!) خرخوانی کند و چطور (بعضی وقتها) با معلمها سر حذف امتحان بحث کند. یادگرفت چطور نمره‌های کم ورقه‌های امتحانش را خودش امضا کند و فقط خوبهایش را به بابا و ماما نشان دهد.

یادگرفت آنقدر پر سر و صدا باشد که همیشه نمره انضباطش را تهدید کنند. یادگرفت چطور با دبیرستانی‌ها و پیش‌دانشگاهی‌های دو طبقه پائین کنار آید و چطور در ۱۰ ثانیه پله‌های سه طبقه را به خاطر زودتر رسیدن از دبیر بالا برود. یادگرفت همیشه با روی خوش امکانات را در اختیار مدرسه پسرانه سمپاد دیوار به دیوار بگذارد همانطور که آنها با دست گشاده امکاناتشان را تقسیم می‌کردند. یادگرفت توی مدرسه در کنار دوستانش این قدر شاد باشد که همه غمهایش را از یاد ببرد و این قدر بخندد که کسی باور نکند که او گریه کردن هم بلد است. یادگرفت چه طوری می‌شود با دست در دست هم دادن بچه‌های کلاس سوم راهنمایی پوزه غول بی‌شاخ و دمی مثل امتحان را به خاک مالید.

یادگرفت اعتصاب کردن برای کمبود امکانات و همیشه معترض بودن را. یادگرفت دلتنگی برای مدرسه در تابستان و تعطیلات را و اینکه به خاطر دوری از مدرسه عزیزش به هر بهانه‌ای جیغ و داد کردن را و یادگرفت یادگرفتنهای بسیار دیگری را... حالا او بزرگتر شده ولی دلش آنقدر کوچک است که با اندک تلنگری پر می‌شود و کاسه چشمانش آن قدر کم‌گنجایش که فوراً اشکهایش را نمایان می‌کند. مهمتر از همه اینها او یادگرفت که چطور از عزیزانش تشکر کند. همینجا از خانم... مدیر عزیز و خانم... دلسوز و زحمتکش معاون عزیز و کلیه زحمتکشان در مرکز فرزندانگان... تشکر می‌کنم. و شما که گفته‌های ما را به گوش همه می‌رسانید.

س.س. کلاس سوم ۲ فرزندانگان....

اول فروردین یکهزار و سیصد و هشتاد و یک

به نام آن که هستی نام از او یافت

با سلام و عرض تبریک به مناسبت فرا رسیدن سال جدید و همچنین تسلیت به مناسبت ایام سوگواری سالار شهیدان کربلا، حضور محترم جناب آقای دکتر اژه‌ای، پدر خانواده‌ی سمپاد. ما تعدادی از فرزندان خانواده‌ی سمپاد هستیم که در شهری کوچک، اما با سابقه‌ی درخشان تاریخی و علمی زندگی می‌کنیم، شهری که دارای استعدادهای بالقوه‌ی فراوان نوجوانان و جوانانی است که اگر درست هدایت شوند، می‌توانند در بسیاری از میداين رقابت، رتبه‌های برتر را به خود اختصاص دهند؛ اما متأسفانه گویا سرنوشت ما به گونه‌ای رقم خورده است که باید هر سال از ناحیه‌ی یک درس و دبیر مربوطه محروم بوده و رنج ببریم.

پدر خوب و عزیزمان، نمی‌دانم چرا تاکنون سعادت دیدارتان را نداشته‌ایم؟ شاید به علت گسترده بودن خانواده، سر زدن به فرزندان کوچک‌تان در شهری کوچک‌تر از خودشان، از خاطر نرفته است. اما نیم‌نگاهی هم به ما بکنید و ببینید اشخاصی که برای تدریس به ما انتخاب شده‌اند، با ما چه می‌کنند؟ آیا آنگونه که مورد نظر شماست برای رسیدگی به ما تلاش می‌شود یا خیر؟

پدر خوبمان، از شما می‌پرسم که آیا این مراکز به دبیرانی با سطح سواد بالا و آب دیده نیاز ندارد؟ آیا دبیرانی که در این مراکز مشغول تدریس دروس بسیار مهمی مانند: ریاضی و زبان می‌باشند، نباید حداقل دو سه سال تجربه‌ی تدریس کتابهای تکمیلی را داشته باشند؟ متأسفانه در سال گذشته دبیر زبانی داشتیم که حتی یک لغت از زبان انگلیسی را به ما نیاموختند، ایشان در حالی که در هر جلسه یادآور می‌شدند که مهمترین قسمت زبان، فهم آن می‌باشد، برخلاف گفته‌ی خود حتی معنی یک جمله را به ما تفهیم نکردند؛ به لطف خدا امسال مشکل زبانمان بر طرف شده و دبیری بسیار فهمیده و با سواد، کم‌کاری‌های دبیر قبلی را جبران نمودند و جا دارد از ایشان کمال تقدیر و تشکر را به عمل آوریم؛ ولی در عوض امسال با درس ریاضی (برخلاف سال گذشته) بسیار مشکل داریم، پدر عزیزمان؛ دبیری داریم بسیار کم تجربه که حتی نمی‌دانست ما علاوه بر دروس وزارت، دروس تکمیلی را هم می‌آموزیم. به نظر شما آیا این حق ماست که اگر مطلبی را متوجه نشدیم، آن را حفظ کنیم؟

چرا به ما نمی‌اندیشید؟ آیا شایستگی‌اش را نداریم؟ چرا به فریاد ما نمی‌رسید؟ به خدا قسم ما تشنه‌ی نگاه محبت‌آمیز شما هستیم. ما سرمایه‌های نهفته‌ی ایران اسلامی هستیم و باید با آرامش خاطر مسیر پرفراز و نشیب پیشرفت را طی کنیم.

زمان زیادی تا امتحانات پایانی سال نمانده، و این در حالی است که همه‌ی ما مضطرب و نگرانیم و

لحظه‌ای آرامش خاطر نداریم. مانده‌ایم، اما شنیده‌ایم که فرزندان سمپادی‌تان را خیلی دوست دارید. نمی‌دانیم آیا ما نیز جزء این دسته از فرزندانتان هستیم یا خیر؟
ما درد دل کردیم و تشکر می‌کنیم که گوش دادید، اگر لایق مان دانستید، نیم نگاهی بکنید و ببینید آیا مغرضانه گفتیم یا صادقانه؟

توفیقات روز افزونتان را از صمیم قلب از خداوند متعال خواهانیم.

با تقدیم صمیمانه‌ترین احترامات

تعدادی از دانش‌آموزان سال دوم راهنمایی،

مرکز آموزشی فرزندگان...

فروردین ۱۳۸۱

استعدادهای درخشان: این نامه جهت پیگیری بلافاصله بعد از وصول (۸۱/۲/۲۴) به معاونت آموزشی سمپاد ارجاع گردید.



نامه‌ها و نوشته‌های شما عزیزان دریافت شد.

□ اردبیل، مرکز شهید بهشتی، بهزاد قره‌داغلو □ اصفهان، جمعی از دانش‌آموزان دبیرستان فرزندگان امین / یکی از فرزندان سازمان در فرزندگان امین □ تبریز، حسین ملکی / یک دانش‌آموز دلسوخته مرکز راهنمایی شهید مدنی □ اهواز، امضاء بدون امضای یک ولی از شهید بهشتی □ تهران، مادر دانش‌آموز؛ دبیرستان علامه‌حلی تهران از طرف جمعی از مادران! □ زنجان، دانش‌آموز مرکز شهید بهشتی □ شهریار، علی خواسته □ کرمان، یکی از دختران بدبخت (مرکز فرزندگان) □ گرگان، دانش‌آموز مرکز فرزندگان □ نیشابور، مرکز فرزندگان: فرزانه نجفی □ یزد، فارغ‌التحصیل مرکز فرزندگان

